

# بر خورد

## آرا و اندیشه‌ها

هدایت در تاریخ ششم آوریل به آپارتمان کوچک کوچکی شامپوونه نقل مکان کرده و روز هشتم آوریل دربان ساختمان بوی گاز را در ساختمان کشف کرده و مسوولان هم روز بعد جسد هدایت را کشف کرده‌اند و بنابراین خودکشی او باید قبل از نیمه‌شب هفتم آوریل یا ساعت‌های اول سحرگاه هشتم آوریل باشد که همان ۱۹ فروردین می‌شود.

در خاتمه، برای این که خاطر خوانندگان، از صحت نوشتار این جانب مطمئن شود و نوشته‌ی آقای دکتر سعید فاطمی خللی به این اطمینان وارد نکند، «سند گواهی فوت» هدایت را که به قلم همان جمشید مفتاح که آقای دکتر فاطمی هم به نام او به سمت مسوول کنسولگری در آن زمان تصریح دارند، تقدیم می‌کنم.

### تاریخ مرگ صادق هدایت

س. حسام - تهران

آقای دکتر سعید فاطمی در خاطرات خواندنی خود از خاک‌سپاری صادق هدایت در گورستان «پرلاشر» پاریس، در صفحه‌ی ۲۹ شماره‌ی ۲۳ با اشاره به مقاله‌ی من، به ضرس قاطع نوشته‌اند که هدایت در تاریخ هفتم فروردین ۱۳۳۰ و نه در نوزدهم فروردین ۱۳۳۰ خودکشی کرده است. لذا خواهشمندم توضیح حاضر را در شماره‌ی بعدی مجله به اطلاع اهل نظر برسانید.

تاکنون هیچ‌یک از منابع ادبی، تاریخی خودکشی هدایت را هفتم فروردین ۱۳۳۰ نوشته‌اند و بنده هم براساس اجماع نویسندگان، همان قول مشهور (روز ۱۹ فروردین ۱۳۳۰) را تاریخ خودکشی هدایت در پاریس نوشتم و برای مزید استحضار خوانندگان عرض می‌کنم که بر روی سنگ قبر او تاریخ نوزدهم فروردین ۱۳۳۰ مطابق ۸ آوریل ۱۹۵۱ را تاریخ وفات او حک کرده‌اند.

جالب آن که پدر صادق هدایت (هدایت‌قلی‌خان اعتضادالملک) در یادداشت‌های خود، خودکشی پسرش صادق را روز ۱۱ آوریل (مطابق ۲۱ فروردین) ضبط کرده؛ در حالی که برابر اسناد موجود مسلم است که صادق

### نظامی نه نفرشی نه قمی، که گنجه‌ی بی‌ست

علی رحمتی - ساوه

در شماره‌ی آبان ماه ۱۳۸۴ ص ۳۷ مجله‌ی وزین حافظ آقای سیدمهدی بهبهانی‌نیا، نظامی را متولد گنجه معرفی کرده و آقای رضا سجادی ضمن انتقاد از ایشان در ص ۱۰۳ شماره‌ی ۲۱ طبق نظر برادرشان مرحوم دکتر سیدضیاءالدین سجادی او را متولد ساوه و در شماره‌ی ۲۲ ص ۱۰۰ آقایان عبدالرضا قریب و سرهنگ غلامعلی محبی‌نژاد نظامی را به ترتیب متولد تفرش و قم دانسته‌اند. از این قول به صراحت و قاطعانه و با ارائه‌ی مدارک و دلایل نظامی را متولد گنجه می‌دانم:

۱- دو بیت

چو در گرچه در بحر گنجه گم

ولی از فراهان شهر قمم

به تفرش دهی هست طانام او

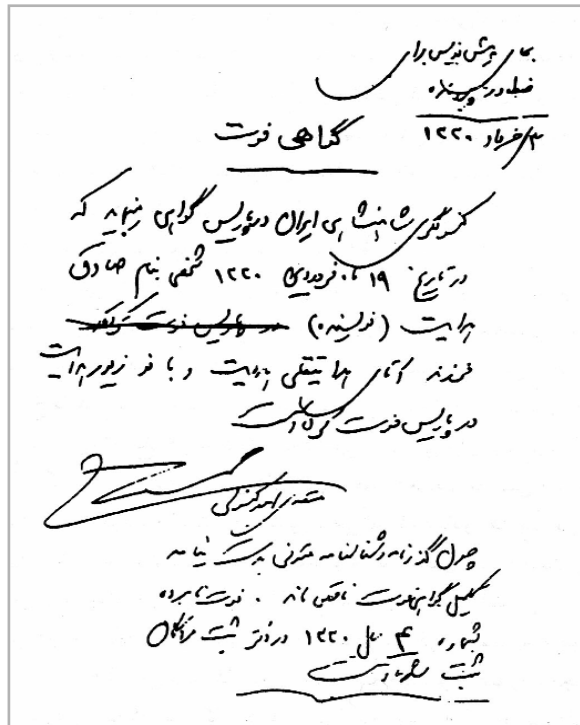
نظامی از آن جا شده، نامجو

الحاقی ست و احتمال می‌دهم از ساخته‌های اولین پیرو نظامی که اهل فراهان است، باشد.

۲- عوفی در لباب‌الالباب، دولت‌شاه در تذکرةالشعراء، جامی در بهارستان، امیرعلیشیر در مجالس‌النفایس و حاجی خلیفه در کشف‌الظنون، نظامی را متولد گنجه قید کرده‌اند.

۳- تقی‌الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار و محمد عارف لقابی در مجمع‌الفضلاء، مولد شریف نظامی را گنجه عنوان کرده‌اند.

۴- محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان، عزیز دولت‌آبادی در سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، دهخدا در لغت‌نامه و دکتر حمیدی شیرازی در بهشت سخن «گنجه» را مولد او دانسته‌اند.



## ☑ آخرین روزهای صادق هدایت

نیما بیهقی - تهران

در صفحه‌ی ۲۸ شماره‌ی ۲۳ (نیمه‌ی اول بهمن ۸۴)، آقای دکتر سعید فاطمی (خواهرزاده‌ی زنده‌یاد دکتر سیدحسین فاطمی وزیر امور خارجه) مقاله‌ی با عنوان «سخنی تازه درباره‌ی آخرین روزهای صادق هدایت» با سوتیتر «من صادق هدایت را به خاک سپردم» نوشته بودند. نکته‌ی که از این خاطرات دقیق فهمیده می‌شود، این است که هدایت پس از مرگ نابهنگام دوست نزدیکش دکتر شهید نورایی (استاد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران) در پاریس، بیش از گذشته رنجیده و افسرده شده بود و لذا دست به خودکشی زد. اما این نکته را نیز باید به یاد آورد که جمال‌زاده در ژنو، در اولین وصیت‌نامه‌اش که به تصدیق کنسولگری ایران در سوئیس رسیده است، چون از وضع مالی هدایت مسبوق بود، ثلث حق‌التالیف خود را به صادق هدایت واگذار کرده بود و هم‌چنین، در همان روزهای پایانی عمر هدایت، او را به ژنو دعوت کرده بود، اما صادق هدایت، روز قبل از خودکشی به سفارت سوئیس در پاریس مراجعه می‌کند و چون به او اطلاع می‌دهند که دعوت‌نامه‌ی که جمال‌زاده برای او فرستاده به آن‌ها نرسیده است، فردای آن روز هدایت خودکشی کرده است.

## ☑ نام آن کبوتر غمگین کز قلب‌ها گریخت

ایمان بود (فروغ فرخزاده)

عبدالرضا جلیلیان - شوش دانیال

در صفحه‌ی ۸۴ شماره‌ی ۲۱ ماهنامه‌ی حافظ مطلبی تحت عنوان «فروغ سرمشق زن ایرانی نیست» به چاپ رسیده بود که نویسنده‌ی مقاله به شدت و با یک دآوری یک جانبه اشعار شاعره‌ی بزرگ معاصر روان‌شاد فروغ فرخزاده را مورد نقد و بررسی قرار داده بود، اما او در نقد خود فروغ را به‌عنوان الگوی طرد شده، مبتذل، سکس‌گرا، مایوس و مسبب زشتی‌های و بدبختی‌ها و ناقابل‌تر از آن می‌دانست که زنان ایرانی بخوانند او را سرمشق اندیشه‌های خود قرار دهند. درست در پشت همان صفحه اگر ملاحظه گردد سال‌شمار زندگانی فروغ فرخزاده چاپ شده بود که در حدود سی‌سطر از خدمات این شاعر را به ادبیات و فعالیت‌های فرهنگی و هنری او، اختصاص داده بود که تمامی سطرهای این نوشته با نقد آن جناب پیرامون این شخصیت ادبی سازگاری نداشت. باید بگویم که خانم فروغ فرخزاده یکی از تأثیرگذاران در شعر نیمایی است و سبک خاص نوشته‌هایش او را در این باره تأیید می‌نماید. او دردها و رنج‌های تمامی زنان ایرانی را در قالب تصویری از زندگانی تجربی خودش ترسیم نموده است. اگرچه در چاپ کتاب‌های اولیه‌ی او نقص‌هایی و ایراداتی وارد است که با عرف جامعه‌ی ایرانی ما هم‌خوانی ندارد. اما آثار بعدی او به‌خصوص دو کتاب ارزشمند **ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد** و مجموعه‌ی شعر **تولد دیگر** اثر از پختگی اندیشه، معنا و ساختار شعری بسیار عالی و قابل توجهی نسبت به انسان و شناخت دردها و رنج‌های آدمی به‌خوبی قابل تعریف است. و از هر حیث از او در ادبیات معاصر شاعری برجسته می‌آفریند و نام او را تا ابد در اشعار نیمایی و شعر سپید در میان شاعران زن معاصر برجسته می‌سازد. در پایان با ذکر این نکته که نقد و بررسی و انتقاد از هر نوشته و قلمی جایز

۵- دکتر ذبیح‌الله صفا در **تاریخ ادبیات ایران** ولادتش را گنجه می‌داند و آن دو بیت را الحاقی می‌داند و می‌گوید به‌هر حال نظامی از گنجه بیرون نرفته است.

۶- سعید نفیسی هم که از محققان خوب کشورمان است، آن دو بیت را الحاقی خوانده و گفته جای آن دو بیت در آن‌جا هم‌خوانی ندارد و از نظر شعری نظامی سست می‌نماید.

۷- یان ریپکا در **تاریخ ادبیات ایران** نوشته الیاس بن یوسف نظامی متولد گنجه است، به زادگاهش گنجه عشقی وافر دارد و تنها گویا مقارن سال‌های ۲ - ۵۸۱ آن را ترک گفته است.

۸- علی نظمی در **دویست سخنور** نوشته مادرش از نژاد کرد و نیاکانش اهل قم بودند ولی او در حدود سال ۵۳۵ در گنجه به‌دنیا آمد و تا آخر عمر در آن‌جا زیست و در سال ۵۹۸ در همان‌جا فوت کرد.

۹- آذر بیگدلی تعصب زیادی به قم و تفرش نشان داده و در **یوسف و زلیخای خود** گفته:

بود سرو دیار قم نظامی

کزو ملک سخن دارد تمامی

ز خاک تفرش است آن گوهر پاک

ولی در گنجه مدفون است در خاک

و در **آتشکده** هم اصل نظامی را از تفرش دانسته است.

۱۰- مینورسکی می‌نویسد: تولد او در قم درست نیست و چون مادرش کرد است و سلسله‌ی شدادیه که از کردها هستند تا سال ۴۶۸ در آذربایجان حکومت داشتند و هم‌اکنون نیز در جنوب گنجه کردها سکونت دارند.

۱۱- ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در **تذکره‌ی میخانه** والد امجدش را از فراهان قم و مولد شریفش را گنجه نگاشته است.

۱۲- محمدعلی مدرس تبریزی در **ریحانه‌الادب** می‌نویسد: «نظامی گنجوی مطرزی قمی تفریسی فراهانی»، تنها اصلش را از تفرش یا فراهان قم دانسته است.

۱۳- پروفیسور علیار صفرلی که از نظامی‌شناسان است و تلاش‌های او باعث شده است تا نام ساختگی کیروف‌آباد به‌جای گنجه به گنجه تغییر نام یابد، او را متولد گنجه می‌داند.

۱۴- هدایت در **مجمع الفصحا و ریاض العارفین** دچار اشتباه شده است و اصلاً او را اهل قم می‌داند، بدین معنی که می‌گوید نظامی در قم متولد شده است.

۱۵- نظامی متولد گنجه است، چون تمام ۶ دفتر خود را به شاهان تُرک تقدیم کرده است.

۱۶- ذکر نام گنجه در خمسه دلیل بر گنجه‌یی بودن اوست. نه این‌که او از عراق نام نبرده است، ولی از قم و تفرش ذکری به میان نیآورده است.

۱۷- نظامی در مذهب از اهل تسنن است، اما دیار قم و تفرش و آوه در آن‌زمان شیعه‌نشین بودند.

در پایان سخن را به‌گزاره نمی‌کشانم و از گفته‌های برخی صاحب‌نظران صرف‌نظر می‌کنم و چنین نتیجه‌گیری می‌کنم که نظامی می‌تواند عراقی‌الاصول باشد، اما در گنجه به‌دنیا آمده است، درست مانند پروین اعتصامی که پدر بزرگش میرزاابراهیم‌خان مستوفی که اهل آشتیان بوده در جوانی با سمت استیفای آذربایجان به تبریز رفته و یوسف اعتصام‌الملک و بعد دخترش پروین در تبریز به‌دنیا آمده‌اند و کسی تا به‌حال پروین را آشتیانی خطاب نکرده است.

بوده و لازمه‌ی تحقیق و پیشرفت نویسنده خواهد شد، اما جا دارد که منتقد در نقد خود عدالت در انتقاد را رعایت نموده و قضاوت را یک‌جانبه ننماید.

## ☑ شاعر زن و رسالت انسانی

سیدحسام‌الدین جزایری - تهرانپارس، تهران

از نوشته‌ی استادانه و دلسوزانه‌ی جناب آقای پروفیسور فرهنگ قائم‌مقامی تحت عنوان (فروغ سرمشق زن ایرانی نیست) در شماره‌ی آذرماه ۸۴ مجله‌ی وزین **حافظ** بسیار لذت بردم و به این دانشمند انسان‌دوست و مطلع از دردهای اجتماعی و آشنای به وظایف دینی و اخلاقی زن آفرین گفتم.

جانا سخن از زبان ما می‌گویی که با این عبارات زیبا و قلم توانا در مقام مقایسه‌ی زنان شاعر ایرانی و تأثیری که اشعار هر یک از آنان در تربیت صحیح هم‌چنان و یا بالعکس انحراف زنان و دختران از جاده‌ی عفاف و پاکدامنی داشته و دارند، حق مطلب را آن‌چنان که باید به‌خوبی ادا فرموده و به همین مناسبت هم ذکر خیری از شادروان پروین اعتصامی شاعر بلندپایه و امثال او و آثار آنان در تهذیب اخلاق نموده‌اند. همان‌طور که استاد محترم اشاره نموده جمعی معدود بی‌خبر از آلام و دردهای اجتماعی روزگار ما به‌صرف پیروی از هوس و یا بی‌اعتنایی به باورهای دینی و اخلاقی به‌عنوان هفته‌ی فروغ ظاهراً می‌خواهند شاعری می‌خواهد شعر که آزاد از هر قید و بند سنتی و به شهادت اشعار منسوب به او با صراحتی که خود به خبرنگاران روزنامه‌های آن زمان گفته شهامت گفتن امیال نفسانی و شهوانی زمانه را حفظ؟ فروغ را سرمشق زن ایرانی بدانند که معلوم است تا چه اندازه از واقعیات و قبول جامعه دورند و امری محال خواهد بود.

به‌هر حال برخورد با این مقوله و ملاحظه‌ی مقاله‌ی جامع و مستدل استاد ضمن تاسف از وجود چنین تفکر حتا در چند نفر معدود و انتخاب آن‌چنان سرمشق برای زن ایرانی آن‌هم در جمهوری اسلامی با وجود جامعه‌ی که مردم آن از روشنفکر و تحصیل کرده، کم‌سواد، عامی، متدین و سخت‌علاقه‌مند به شئون دینی و اخلاقی و ملی می‌باشند، جای تعجب و تأمل است.

به‌هر صورت نگارنده را به این فکر انداخته بود که درین حال که ممکن است بی‌ارتباط با موضوع بحث یا قیاس مع‌الفارق به‌نظر برسد. به‌تصور این که خوب است در باب اشعار و ساخته‌های بی‌محتوا و بی‌معنی و دور از فنون ادب پارسی که وسیله‌ی بعضی جوانان عزیز به‌نام موسیقی و شعر مدرن در رادیو و تلویزیون اجرا و حتا در بین جوانان به خصوص طبقه‌ی تحصیل کرده و خردمند و کم‌سواد هم چندان شنونده و علاقه‌مند ندارد. در این مختصر در حد گنجایش، درک و اطلاع خود برای رهایی موسیقی و احیا و سربلندی و افتخارات ملی و ادبی ایران عزیز چنین به‌نظر رسید که کارشناسان فن و دلسوز و مسوولین محترم تدبیری اتخاذ و در برنامه‌های مربوطه در صورت لزوم تجدیدنظر فرمایند.

البته ناگفته نماند که اشعار با مضامین آن‌چنانی ممکن است در بین عوام کوچک و بازار در بعضی متداول باشد که امر دیگری است و آن‌چه مربوط به رسانه‌های عمومی از قبیل رادیو و تلویزیون و برای استفاده‌ی عموم مردم از هر طبقه و در خور مسوولیت دست‌اندرکاران قرار دارد بحثی دیگر و شایان همه‌گونه توجه و دقت است که حاجت به بیان و استدلال نیست تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

## ☑ حذف‌های مغل و اشتباهات چاپی؟

دکتر جواد وهاب‌زاده (متخصص اعصاب و روان) - اردبیل

دانشمند معزز و سرور گرامی، جناب آقای پروفیسور امین

یادداشت ضمیمه در مورد مقاله‌ی زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی (صفحه‌ی ۸۰ شماره‌ی ۲۱ ماهنامه) است که خدمت تقدیم می‌شود و در صورت تصویب لطفاً در بخش «برخورد آرا و اندیشه» و یا بخش «نامه‌ها» و یا هر بخش دیگر که مقتضی باشد، چاپ شود. در صفحه‌ی ۸۰ شماره‌ی ۲۱ ماهنامه مقاله‌ی با عنوان «اولین شاعر فمینیست ایران: ژاله قائم‌مقامی» از زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی چاپ شده که موضوع آن معرفی شاعری هنرمند ناشناخته یعنی خانم عالم‌تاج قائم‌مقامی متخلص به ژاله است. متأسفانه حذف‌ها و اشتباهات چاپی متعدد موجود در آن، با ایجاد اختلال در فهم مطالب، تا حدی مایه‌ی ملال خواننده هم می‌شود. از آن‌جا که دست معرف و معرف هر دو از دنیای ما کوتاه است، نگارنده‌ی این سطور در این یادداشت به بعضی از این کاستی‌ها اشاره می‌کند، باشد که علاقمندان مجله‌ی وزین **حافظ** را مفید افتد.

الف - حذف‌ها: ۱- در صفحه‌ی ۸۲ انتهای ستون ۳ شرح و بررسی قصیده‌ی ۲۲ بیتی «درد دل با سماور» بعد از شرح ابیات ۴ و ۵ در میانه‌ی شرح ابیات ۶ و ۷ نیمه تمام مانده و مقاله نیز نیمه‌تمام نقطه‌ی پایان می‌خورد و اشاره‌ی هم به نیمه‌تمام‌بودن مقاله نمی‌شود.

۲- در متن مقاله، ۵ فقره شماره‌ی ارجاع به پانویس وجود دارد در حالی که خبری از خود پانویس‌ها موجود نیست.

۳- در صفحه‌ی ۸۰ ستون ۳ بخش آغازین پاراگرافی که از سطر ۲۵ شروع می‌شود افتاده است، بخشی که به نظر می‌رسد حاوی نکات مهم از ماجرای زندگی بانوی شاعره باشد.

ب- اشتباهات چاپی: وجه غلط مصرع یا بیت با علامت (غ) و وجه صحیح آن‌ها با علامت (ص) مشخص شده است:

۱- صفحه‌ی ۸۱ ستون ۲، سطر ۲۶:

(غ) نورچشمان دخترا اندر دست تو است

(ص) نورچشما، دخترا آینده اندر دست تو است.

۲- صفحه‌ی ۸۱ ستون ۳، سطر ۹:

(غ) مرگ دانی چیست؟ درسی با هراس آمیخته

(ص) مرگی دانی چیست؟ درسی با هراس آموخته

۳- صفحه‌ی ۸۱، ستون ۳، سطرهای ۳۵ و ۳۶:

(غ) آن سوی فنا گر ز سعادت خبری هست

یک جهان زشتی ست با قدری جمال آمیخته

(ص) آن سوی فنا گر ز سعادت خبری هست

ما را به رسن بسته بدان سو بکشانید

۴- صفحه‌ی ۸۲، ستون ۲، سطر ۲۴:

(غ) می‌خواست تنوره‌ی تو اشکت

ز انگشت ظریف خواهر من

(ص) می‌خواست تنوره‌ی تو انگشت

ز انگشت ظریف خواهر من

توضیح این که انگشت در مصرع اول به معنی زغال است که شاعر

آن را به‌طور استادانه در مقابل انگشت دست مصرع دوم قرار داده است.

۵- صفحه‌ی ۸۲، ستون ۲، سطر ۲۶:

(غ) قرآن خواندی دی نمودی

(ص) قرآن خواندی دعا نمودی

۶- صفحه‌ی ۸۲، ستون ۲، سطر ۳۱:

(غ) بر چرخ و کشته شد پر من

(ص) بر چرخ و شکسته شد پر من

۷- صفحه‌ی ۸۲، ستون ۳، سطرهای ۴۱ و ۴۲:

(غ) ژاله که از خاطرات یک قرن پس سخن می‌گوید...

(ص) ژاله که از خاطرات یک قرن پیش سخن می‌گوید...

توضیح این نکته نیز ضروری است که اسم همسر شاعره‌ی لطیف طبع علی‌مرداخان بوده که در صفحه‌ی ۸۰، ستون ۲، سطر ۲۱ به اشتباه «علی‌مردان‌خان» چاپ شده است.

در پایان اضافه می‌نماید که چاپ بقیه‌ی مقاله و افتادگی‌هایی که بدان‌ها اشاره شد به هر نحوی که ممکن و مقتضی باشد (به همراه این یادداشت و یا در شماره‌های بعدی) اقدامی شایسته در حق فقیدین سعیدین دکتر یوسفی و خانم قائم‌مقامی خواهد بود.

**حافظ:** ویراستار مجله کاهلی و بی‌دقتی نکرده است؛ بر اثر اشتباه مسئولان دفتر، مقاله‌ی موصوف قبل از این که ویراستاری شده باشد، قاطی «مقاله‌های ویراستاری شده»، شده است. از خوانندگان شرمسار و از این خواننده‌ی فرهیخته سپاسگزاریم.

## ✓ پیرمغان و نقد نویسندگان حافظ

حسین فرجی - بندرعباس

در یکی از سایت‌های فیلتر شده‌ی اینترنتی مقاله‌ی خواندم (پری رو تاب مستوری ندارد، درش بندی سر از روزن درآرد!) تحت عنوان «آیا حافظ در پایان عمر پیرو آیین مهر و اوستا شده بود؟»

بر دلم گرد ستم‌هاست خدایا مپسند

که مکدر شود آینه‌ی مهر آیینم  
به قلم سیاوش اوستا (دکتر حسن عباسی)، نویسنده‌ی مذکور مقاله را این‌گونه آغاز می‌کند:

«محمد گندام که از شاگردان و مریدان حافظ شیراز بوده است و تمامی غزلیات وی را او جمع‌آوری و نشر داده است، در مقدمه‌ی غزلیات از حافظ به‌عنوان شهید یاد می‌کند که در پی فتوای فقها به قتل رسیده است.

نویسنده برای تضمین مقاله‌اش چند بیت از حافظ نقل می‌کند که تکیه‌گاه آن‌ها «پیرمغان» است و در ادامه این‌گونه می‌آورد:

«مغ در لغت به انسان اوستایی، و یا پیشوای آیین اوستا گفته و می‌گویند و «پیرمغان» به زرتشت نخستین و یا بزرگ‌ترین پیشوای آیین اوستا اطلاق می‌شود».

دکتر جلیل مسعودی‌فر در **ماهنامه‌ی حافظ** شماره‌ی ۱۱ در مقاله‌ی تحت عنوان «شخصیت‌های مثبت و منفی دیوان حافظ» در تعریف «پیرمغان» (یکی از شخصیت‌های مثبت) این‌گونه می‌نویسد:

«پیرمغان - و همه‌ی پیرانی که با شراب سر و کار دارند، مثل پیر خرابات و پیر میکده، نیز ساخته‌ی طبع حافظ است. حافظ نقطه‌ی مقابل ریاکاری را شراب‌خواری می‌داند».

در اوستا (به گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوست‌خواه) در تعریف واژه‌ی مغ این‌گونه آمده:

«در دوره‌های متاخر، مغ به معنی «موید» یا «آتریان» و نیز «پیرو دین زرتشتی» به‌کار رفته است. در گاهان از این واژه نشانی نمی‌بینیم و احتمالاً کاربرد آن مربوط به دوران تدوین اوستای نو و شاخه‌ی غربی دین زرتشت است. اما چندین بار از «مگه» و «مگون» سخن به‌میان آمده است. در ادب فارسی، واژه‌ی «مغ» و ترکیب‌های گوناگون آن، فراوان به‌کار رفته است و از آن «مطلق زرتشتی» و «پیرو دین مزدپروستی» را اراده کرده‌اند و گفتنی است که در عرفان ایران و در شعر غنایی فارسی، معانی کنایی و رمزآمیز گسترده‌ی به این واژه و ترکیب‌های آن داده‌اند، از ترکیب‌های مغ می‌توان این‌ها را یاد کرد: «پیرمغان»، «دیرمغان»، «خرابات مغان»، «مغکده»، «مغ بچه»، «مغ‌زاده»، «مغ‌سرا»، «سرای مغان»، «سنت مغان»، «مغانه» و «می‌مغانه».

و در آخر این که بلعمی در **تاریخ بلعمی** (ج ۱، ص ۵۷ - ۵۶) این‌گونه می‌نویسد:

«بدان که زرتشت به‌وقت پادشاهی گشتاسب بیرون آمد و دعوی پیغمبری کرد از خدای تعالی و «شریعت مغان» او نهاد و ملک گشتاسب او را بی‌پذیرفت...»

شاید بی‌ربط نباشد که عنوان شود در آثار **الباقیه** ابوریحان بیرونی شهر «موگان» یا «موغان» در آذربایجان، زادگاه زرتشت خوانده شده است. با توجه به جمیع مطالب بعید به‌نظر می‌رسد که به گفته‌ی دکتر جلیل مسعودی‌فر «پیرمغان» همانند پیر خرابات و پیر میخانه ساخته‌ی ذهن حافظ، یا شراب‌ساز و شراب‌فروش عصر حافظ باشد. در ضمن دکتر حسین وحیدی در مقاله‌شان با عنوان «پیرمغان کیست؟» (شماره‌ی ۲۲ ماهنامه) آن‌جا که از **دیوان حافظ** تمام ابیاتی را که «پیرمغان» در آن‌هاست نقل کرده‌اند، ۲ مورد را از قلم انداخته‌اند:

۱- حافظ جناب پیرمغان مأمون وفاست

درس حدیث عشق برو خون و زو شنو (غ ۴۰۶)

۲- حافظ جناب پیرمغان جای دولنتست

من ترک خاک‌بوسی این در نمی‌کنم (غ ۳۵۳)

## ✓ حکومت زنان، مساوی با حذف خشونت

مریم امین (کارشناس روابط بین‌الملل) - لندن

سرمقاله‌ی شماره‌ی آذر ۸۴ با عنوان «زن ایرانی، حقوق زن و مردم‌سالاری» با عشق و علاقه خواندم، شما گفتارگان را با این جمله پایان داده بودید:

«به امید آن که زنان ایرانی به‌عنوان شهروندان آزاد و برابر در هدایت جامعه به‌سوی دفع خشونت و برقراری آزادی و برابری، روزه‌روز پیروزتر باشند».

در این جمله‌ی شما نکته‌ی زیبا نهفته بود که کاش آن را آشکارتر بیان کرده بودید و آن، این واقعیت است که خشونت، تهاجم، جنگ و... در طول تاریخ همیشه ابزار کار مردان - و نه زنان - بوده است. حضور زنان در مناصب مدیریت کلان جامعه، خشونت و تهاجم را خواهد زدود. این روندی است که در جهان آغاز شده است و من از جمله به چند مورد اشاره می‌کنم:

آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان  
لوتیزا دیادیه گو، نخست‌وزیر موزامبیک  
هلن کلارگ، نخست‌وزیر نیوزیلند  
تاریا هالونن، رییس‌جمهور فنلاند  
بیگوم خالده ضیا، نخست‌وزیر بنگلادش  
مری مک آلیس، رییس‌جمهور ایرلند  
گلوریا آروبو، رییس‌جمهور فیلیپین  
ماریا دوکار موسیلویرا، نخست‌وزیر ساوتومو پرنسیپ  
ویراویک فرییرگ، رییس‌جمهور لیتوانی  
الن جانسون سیرلیف، رییس‌جمهور لیبریا

## ☑ نقش تقی زاده در تبدیل گاه شماری از

### هجری قمری به شمسی

مجید مهران - تهران

آقای مهدی دانشیار (مربی دانشگاه آزاد شهرری) در شماره‌ی ۲۱ آن ماهنامه‌ی گرامی شرحی نگاشته‌اند که حسن تقی‌زاده، چندانی در تبدیل گاه‌شماری از قمری به شمسی نداشته است و اشاره کرده‌اند چهل سال قبل از او عبدالغفار نجم‌الملک (البته منظورشان نجم‌الدوله است)، گاه‌شماری را هجری شمسی کرده است.

برای روشن شدن اذهان خوانندگان گرامی ماهنامه‌ی حافظ توضیحات ذیل را به عرض می‌رسانم؛ تا لطفاً در شماره‌ی آتی به درج فرمایند.

۱- عنوان اصلی نوشته‌ی آقای ناصر مجد «نقش تقی‌زاده در تبدیل گاه‌شماری رسمی ایران از هجری قمری به هجری شمسی» بوده است که واژه‌ی «رسمی» هنگام چاپ از آن حذف شده است و همین امر ظاهراً مایه‌ی سوء‌تعبیر آقای مهدی دانشیار شده است.

آقای ناصر مجد در مقاله‌ی خود روشن کرده است که موضوع بحث فقط نقش تقی‌زاده در طرح و تصویب قانون مصوب فروردین ۱۳۰۴ بوده و هیچ‌گاه ادعا نکرده بود که تقی‌زاده مبتکر انتخاب هجرت نبوی به عنوان مبدأ گاه‌شماری شمسی ایرانی بوده‌اند.

۲- شادروان حاج عبدالغفار نجم‌الدوله از دانشمندان طراز اول ایران بوده، در فضل و کمال و استادی ایشان در دانش نجوم بویژه گاه‌شماری جای هیچ‌گونه تردید نیست؛ با وجود این در این‌که ایشان برای نخستین بار در سال ۱۲۶۵ هجری شمسی مبدأ تاریخ را از سال جلوس ملک‌شاه به سال هجرت نبوی برده باشند، جای حرف باقی‌ست، زیرا در صفحه‌ی ۳۳۵ کتاب **تاریخ تاریخ در ایران** نوشته‌ی آقای دکتر رضا عبداللّهی که آقای دانشیار آن را به‌عنوان یکی از منابع خود نام برده‌اند، چنین آمده است: «اسکندر منشی وقایع دوران سلطنت شاه عباس اول را به صورت سال‌نامه و از نوروز جلالی تا روز قبل از نوروز سال بعد با شمارش سال‌ها از هجرت حضرت محمد صلوات الله علیه نوشته است».

بنابراین اسکندر منشی اندکی متجاوز از دو قرن و نیم پیش از شادروان نجم‌الدوله، هجرت نبوی را [با رعایت تاریخ شمسی] برای مبدأ گاه‌شماری ایرانی به‌کار برده است.

۳- شادروان ابوالقاسم نجم (نجم‌الملک) از دولتمردان بسیار کاردان و خردمند و خوش‌نام ایران بوده‌اند و در مراتب دانش و بینش

ایشان نیز جای هیچ‌گونه تردید نیست. اما در این‌که طرح قانون مصوب فروردین ۱۳۰۴ از ایشان بوده است، متأسفانه در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی یا چند کتابی که دانشمندان معاصر درباره‌ی گاه‌شماری تألیف کرده‌اند، از جمله کتاب **تاریخ تاریخ ایران** اشاره‌ی نشده است. این‌جانب در این فرصت کوتاه بدبختانه به مقاله‌ی «خیام یا خیامی» نوشته‌ی شادروان محیط طباطبایی و نیز مقاله‌ی «تقویم هجری شمسی» نوشته‌ی آقای محمدرضا صیاد (دو منبع دیگری که آقای دانشیار ذکر کرده‌اند) دسترسی ندارم و نمی‌دانم در این دو منبع موضوع طرح مرحوم ابوالقاسم نجم به چه صورت در مجلس مطرح شده است. لیکن برای آشکارشدن نقش تقی‌زاده در تصویب قانون مورد بحث بهتر است به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره‌ی پنجم مراجعه فرمایند تا بدین ترتیب سوء تفاهمات مرتفع گردد و صفحات ماهنامه‌ی گرامی **حافظ** با اطاله‌ی بحث اشغال نشود.

معدّلک از آقای دانشیار انتظار می‌رود که هر مدرکی درباره‌ی نقش شادروان نجم‌الملک، در تنظیم طرح قانون مصوب فروردین ۱۳۰۴ سراغ دارند، ارائه دهند، تا حقایق تاریخی روشن شود، و ضمناً حق‌ی از آن زنده‌یاد ضایع نگردد.

۴- آقای دانشیار یادآور شده‌اند که پیش از سال ۱۳۰۴ تقویم هجری شمسی با ماه‌های برجی رواج داشته است چنان‌چه دقت فرمایند در نوشته‌ی آقای مجد نیز این موضوع مورد بحث بوده و توضیح کافی درباره‌ی آن داده شده است.

۵- آقای دانشیار در پایان نوشته‌ی خود چنین نتیجه گرفته‌اند که اصلاحی که در سال ۱۳۰۴ روی گاه‌شماری صورت گرفته - و طرح آن را از شادروان ابوالقاسم نجم دانسته‌اند - روی تقویم شمسی برجی صورت گرفته نه روی تقویم قمری.

در این مورد نیز ظاهراً آقای دانشیار به‌عنوان قانون توجّه داشته‌اند نه محتوای آن.

عنوان قانون مصوب فروردین ۱۳۰۴ می‌توانست «قانون تبدیل تاریخ رسمی مملکت از هجری قمری به هجری شمسی» یا چیزی شبیه آن باشد. اما طراح یا طراحان این قانون - برخلاف طراحان «گاه‌شماری شاهنشاهی» - بسیار هوشمندانه عمل کردند و هرچند که این قانون

گاه‌شماری شمسی ایرانی را با مبدأ هجری را جانشین تقویم هجری قمری می‌کرد، عنوان آن را فقط «تبدیل بروج به ماه‌های فارسی» گذاشتند و در تمام متن نیز کوچک‌ترین اشاره‌ی به تقویم هجری قمری نکرده‌اند.

۶- ضمناً علاوه می‌نماید مستشاران اروپایی که در سال ۱۲۸۷ شمسی، امور گمرک ایران را به‌دست گرفتند از اتباع دولت بلژیک بودند نه نروژ که برای آقای دانشیار سوء تفاهم شده است.

در پایان لازم به یادآوری‌ست که دوست گرامی بنده آقای ناصر مجد برای ادامه‌ی معالجات بیماری چشم خود که چندی ست متأسفانه دچار شده است، به امریکا سفر کرده است و به همین دلیل این‌جانب مبادرت به جواب نامه‌ی آقای مهدی دانشیار کردم و از درگاه ایزد منان شفای کامل ایشان را مسألت می‌کنم.

## ☑ حسین و یزیدند بی‌شمار!

**سروش ملت پرست** (دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی) - انزلی  
آقای امین، حلقه‌ی نامریی اتصال ایجاد شده میان او که در درونم



شماره یا در شماره‌های دیگر چاپ و گزارش شود.

## ☑ یک نکته ی گفتنی

مجید شفق - تهران

بنده - دوست و خواهرزاده‌ی مرحوم مهدی سهیلی - مطمئن هستم که آن بزرگوار قطعه‌ی زیر را در مقام فخر و گله از فرومایگان سروده بود، بعداً دیدم یکی از به اصطلاح اصحاب قلم خودشیفته در ضمن مدایحی که عده‌یی برای ایشان سروده‌اند، این شعر مرحوم سهیلی را در آغاز یکی از تألیفات خود چاپ کرده‌اند، به نحوی که تصور می‌شود مخاطب شعر، مؤلف آن کتاب کذایی است. چون **ماهنامه‌ی حافظ**، به حقیقت حافظ ادب فارسی و فرهنگ ایرانی‌ست، استدعا دارم این شعر استاد مهدی سهیلی را عیناً همراه با این یادداشت چاپ فرمایید.

## ☑ علم فتح!

استاد مهدی سهیلی - تهران

گر فرومایه کسان سنگ به جام تو زدند  
شادمان باش که از رشک مقام تو زدند  
شکوه‌ی بی‌هنران بین که چرا در همه عمر  
نکنه‌سنجان، علم فتح به بام تو زدند  
ز شراب سخنت، نوش لبان سرمستند  
چه غم از کینه‌وران سنگ به جام تو زدند  
کام شیرین من از شعر تو بی‌چیزی نیست  
قدسیان، چاشنی جان به کلام تو زدند  
به سر زلف تو سوگند که مرغان چمن  
نغمه از شوق گرفتاری دام تو زدند  
مست از جام ظفر باش که در ملک سخن  
سکّه‌ی شعر در این دوره به نام تو زدند  
دی‌ماه ۱۳۶۴ - تهران

از کتاب بوی بهار می‌دهد، ص ۱۳۸.

نهیب می‌زند: دل باید فتوی دهد که مومنی، تا خود و خدایت را بشناسی، بی‌هیچ واسطه‌ی بیرونی، با ضمیر و ذهنی که در قصیده‌ی امینیه سرود: بلی حسین و یزیدند بی‌شمار، امین!

آقای امین به واقع پیام والای شما در آن قصیده‌ی بلند این است که تحت هر شرایطی به اصول عالم بشریت نظیر: حقوق، عدالت و قانون وفادار می‌مانی و با تعهد به علمی که آموخته‌یی و اعتقادات درونی برای تسکین و نه تظاهر به آن‌ها پایبندی و بیان می‌داری، برای رهروان راستین حق و منادیان انسانیت، تاسوعا و عاشورا، حسین (ع) و یزید و... تنها نمادی به‌شمار می‌روند تا در نبرد ممتد حق و باطل لختی در تعیین موضع خود درنگ ننمایند.

گریه و عزاداری و پخش خیرات به اصطلاح برای حسین (ع) و لعنت بی‌وقفه فرستادن بر یزید که کار شاقی نیست، اهمیت قضیه آن‌جا مشخص می‌شود که یقین حاصل کنیم هر زمانه حسینی دارد و یزیدی و بنابراین بگذاریم که در لحظه‌لحظه‌های اتراق در سرای زندگی، مدافع حق باشیم که چون همیشه استبداد محکوم به فناست... و به‌راستی «یزید کیست؟ همین حق‌کشان خلق‌آزار».

## ☑ سندی تاریخی از فارسی ستیزی؟

حسین فرهنگ مهر - تهران

نخست با نگرش به همت و زحمت شما و همکاران محترمان برای فراهم کردن **ماهنامه‌ی حافظ**، از شما سپاسگزاری می‌کنم. اینکه برگ‌هایی را هم به چاپ نوشته‌های هم‌میهنانی اختصاص داده‌اید که امکان چاپ آثار خود را یا ندارند و یا کم‌تر دارند، خود جای سپاسگزاری دیگر است.

سروده‌یی از مرا نیز چاپ کرده‌اید. دو سروده‌ی دیگر را نیز می‌فرستم، چه کنیم؟ ما بی‌نوابان با اندکی تشویق راه می‌افتیم! چه رسد که مطلبی از ما را، آن هم در **ماهنامه‌ی چون حافظ**، چاپ کنند! سعدی فرمودند،

گر سر لشگر اسلام گدایان باشند

دشمن از بیم توقع برود تا در چین

توقع ما هم کم نیست؛ بویژه اگر طرف ما آدم امین، بلندنظر، گشاده رو و گشاده دست باشد. در جایی دیدم جناب آقای داریوش

آشوری نوشته بودند که در کتابخانه‌ی ملک تهران کتاب یا سندی (تاریخی) هست که در زمان سلطان مسعود غزنوی (اگر اشتباه نکنم) به نام بیهقی نوشته شده است. در آن نامه، فهرستی از واژگان ایرانی و برابره‌های عربی آن‌ها را آورده و به مستوفیان و نویسندگان حکومتی دستور داده بودند که به‌جای آن واژگان ایرانی، لغت‌های تازی به کار برند. حتا دستور داده بودند که به‌جای لغت‌های جاافتاده و گوارده شده‌ی عربی، کلمات دور از ذهن و پیچیده‌ی تازی بنویسند! پیشنهاد می‌کنم بفرمایید در این زمینه پژوهش کنند و آن فهرست را در یک شماره چاپ کنند تا نمونه‌یی از کارهای ضد ایرانی سیاسی - فرهنگی عباسی - ترکی، به مردم این روزگار گزارش شود.

دیگر این‌که موافقت بفرمایید گزارش و فهرستی از واژگان فرهنگستان سال ۱۳۱۴ خورشیدی نیز در همان

## به یاد دو دوست از دست رفته



۱- نفر دوم از سمت راست مرحوم سرهنگ ابوالحسن رضوی، عضو انجمن دوستاران **ماهنامه‌ی حافظ**، ۲- نفر سوم از سمت چپ در ردیف اول: مرحوم عباس عضدی، (عکس از خانواده‌ی میرنقیبی)